

مطالعه گفتارهای شخصیت دیوانگان در مثنویهای عطار براساس رابطه آنان با مخاطب

دکتر ناصر علیزاده

استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

فرهاد محمدی*

چکیده

در این نوشتار نخست توضیح مختصری درباره روابط بین فردی و ویژگیهای حاکم بر آنها و تأثیری که بر زبان دارند، داده می‌شود؛ سپس گفتارهای دیوانگان با توجه به رابطه آنان با مخاطب در دو بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بخش اول با ذکر حکایاتی بیان می‌شود که چگونه دیوانگان در گفتگو با حاکمان نسبت به رعایت شرایطی که لازمه تعامل با آنهاست، بی‌اعتنا هستند. گفتارهای آنان به دلیل اینکه هیچ‌گونه تناسب و سنخیتی با پایگاه اجتماعی حاکمان ندارد، نوعی «سلب ارزش» و «قدرت‌زدایی» از پادشاهان و صاحبان قدرت به شمار می‌رود. در بخش دوم سخنان بیباکانه دیوانگان با خداوند، که «زبان مستقل» و «نشانه هویت و شخصیت» آنها به شمار می‌رود و بر رابطه نزدیک و دوستانه آنها با خداوند دلالت دارد، مورد مطالعه قرار می‌گیرد. بنابراین زبان خاص دیوانگان در گفتگو با مخاطب بویژه گفتارهای دوستانه آنها با خداوند کاملاً با شخصیت و عنوانی که دارند، در تناسب است.

کلیدواژه‌ها: دیوانگان در مثنویهای عطار، زبان و رابطه و شخصیت دیوانگان عطار، مناسبات و ارتباط اجتماعی در بیان دیوانگان.

۱. مقدمه

با توجه به الگویی که یاکوبسن^۱ به دست داده، روند ایجاد ارتباط دارای شش عنصر است. «فرستنده در چارچوب یک بافت، پیامی را که در قالب رمزگان معین شکل گرفته است از رهگذر مجرای تماس برای گیرنده می‌فرستد» (ریمامکاریک، ۱۳۸۸: ۲۳۶). در تعامل و گفت‌وگو به تناوب، جای گوینده و شنونده عوض می‌شود. پیامی که از گوینده به شنونده منتقل می‌شود با پاسخ شنونده، این بار در نقش گوینده، همراه است. این پاسخ یا تأیید آن پیام است یا رد و نقض آن، که معمولاً در حالت دوّم به تداوم گفت‌وگو می‌انجامد. چگونگی بیان این پیام به رابطه بین دو طرف گفت‌وگو و موقعیت و زمینه آن بستگی دارد؛ زیرا پیام در رابطه‌های گوناگون با بیانها و زبانهای متفاوت بیان می‌شود؛ برای نمونه، پدر برای بیان موضعی با فرزندش نمی‌تواند از زبانی استفاده کند که برای بیان همان موضوع با رئیسش به کار می‌برد. در این حالت او از سبک غیررسمی به سبک رسمی تغییر موضع می‌دهد (لاند، ۱۳۸۷: ۳۹). حتی تأثیر نوع رابطه بر چگونگی سلام و احوالپرسی در موقعیت‌های مختلف کاملاً محسوس است (بی‌من، ۱۳۸۱: ۱۱۶). در اینجا لازم است توضیحی درباره رابطه^۲ و انواع آن داده شود که بر گفتار تأثیر می‌گذارد.

۱-۱ انواع رابطه و زبان خاص هر یک

اگر دقیق و ریزبینانه به زندگی فردی و اجتماعی خود و دیگران بنگریم، رابطه‌های گوناگونی را می‌بینیم که شیوه‌های زبانی و گفتاری در هر یک از آنها، متناسب با مخاطب و موقعیت، متفاوت است. اگرچه انواع رابطه‌ها و زبان مناسب هر یک از آنها را در زندگی تجربه می‌کنیم، چون به نظر ما پدیده‌های ساده و ملموس به شمار می‌روند، توضیحی درباره آنها نمی‌دهیم و آنها را از توضیح بی‌نیاز می‌دانیم در حالی که «آشناترین پدیده‌ها نیز نیازمند توضیح است» (چامسکی، ۱۳۷۷: ۴۲). برشمردن انواع رابطه‌ها کار آسانی نیست؛ اما درک می‌کنیم که مثلاً رابطه بین دو همکلاسی با رابطه کارگر و کارفرما متفاوت است و زبانی که بین هر کدام از آنها برقرار است با دیگری تفاوت دارد. هر فردی در برقراری انواع رابطه و به کارگیری زبان مناسب در هر کدام از آنها، توانایی لازم را دارد. چنین فردی این مسائل را آگاهانه یاد نگرفته، بلکه در زندگی اجتماعی در او نهادینه شده است. در واقع افراد در زندگی روزمره و عادی خود

به طور طبیعی می‌دانند که در هر رابطه‌ای نمی‌توانند هر شیوه زبانی و گفتاری را به کار ببرند؛ برای نمونه، فرد در منزل با فرزندانش به گونه خاصی ارتباط برقرار می‌کند و با زبان مخصوص آن رابطه حرف می‌زند و با همسرش با رابطه و زبان دیگری؛ همین فرد در جامعه با دوستانش دارای نوع خاصی از رابطه است و با دیگر افراد جامعه دارای گونه‌ای دیگر. از این رو زندگی انسانها مجموعه‌ای از رابطه‌هاست که هر کدام زبان خاص خود را دارد. به طور خلاصه، دو نوع کلی رابطه در سطح زندگی اجتماعی انسانها هست که هر کدام قابل تقسیم‌بندی به زیرشاخه‌های متعدد است و موارد بسیاری را می‌توانند شامل شود: ۱: رابطه همپایگی ۲: رابطه ناهمپایگی (بی‌من، ۱۳۸۱: ۷۵ تا ۸۵).

۱-۱-۱ رابطه همپایگی

رابطه‌ای است که دو طرف از هر نظر همسان و در یک سطح باشند؛ از نظر سنی، مالی، علمی و شغلی. در این نوع رابطه وجود ویژگیهای مشترک بین افراد باعث می‌شود که آنها خود را نزدیک، همسان، صمیمی و مشابه بدانند (همان، ۶۹ و ۷۰). بنابراین افراد در گفت‌وگو با هم از کلمات یکسان استفاده می‌کنند. همچنین «هر دو طرف، ضمائر و افعال یکسان به کار می‌برند و هر چه صمیمیت بین آنها افزایش پیدا کند، گرایش به استفاده از کلمات نامهدب و بی‌ادبانه بیشتر می‌شود» (همان، ۴۱). برای این رابطه مصداقهای زیادی را می‌توان برشمرد. رابطه همکلاسی، همخوابگاهی، هم‌تیمی و همکاری. ویژگیهای این رابطه، «دوستانه‌بودن»، «صمیمیت» و «بی‌رودربایستی» است که تعارف و رسمی بودن در آن دخالت ندارد. گفت‌وگویی که در این رابطه عموماً برقرار می‌شود با مایه‌هایی از «شوخی»، «مزاح» و «طنز» همراه است. در این رابطه قدرتی یا مناسبی که زبان و ارتباط گفتاری را تحت‌الشعاع قرار دهد، حاکم نیست. البته در رابطه همکاری عوامل «سنی» و «شغلی» بر رابطه تأثیرگذار است. نباید تفاوت سنی زیاد باشد یا شغل به گونه‌ای باشد که یکی رئیس باشد و دیگری کارمند؛ در این صورت با وجود همکار بودن در یک مکان خاص، باز فاصله وجود دارد.

۱-۱-۲ رابطه ناهمپایگی

رابطه ناهمپایگی عکس رابطه همپایگی است. آنچه در این نوع رابطه حاکم است تمایزات و تفاوت‌هایی است که باعث برقراری فاصله و ایجاد طبقه‌بندی بین افراد

می‌شود. در این رابطه «مناسبات» تعیین کننده است. تمایز ویژگی‌های اجتماعی و فاصله طبقاتی افراد به کنترل رفتار در تعامل می‌انجامد (همان، ۶۸) در این نوع رابطه برجسته-ترین نمونه کنترل رفتار در مراودات و تعاملات اجتماعی، کنترل زبان است. در کنترل زبان افراد می‌دانند که در هر بافت و موقعیتی و با هر کسی نمی‌توانند هر گونه که بخواهند سخن بگویند. ارتباط کلامی افراد در این رابطه ملزم به رعایت مناسبات و ضروریات است. تفاوت مقام و منصب شغلی، مالی، علمی و سنی افراد اجازه نمی‌دهد که خارج از حد و حدود و چارچوبها، عمل زبانی خاصی صورت بگیرد.

افراد در رابطه‌های ناهمپایگی به دو طبقه فرادست و فرودست تقسیم می‌شوند (همان، ۷۰ و ۷۱). طبقه فرادست در بیان نظر و احساسات خویش تا حدودی از آزادی و اختیار برخوردار است. اما طبقه فرودست با محدودیت روبه‌روست. «احتیاط در سخن گفتن»، «دقت در گزینش واژگان» و «به کار بردن صورتهای مناسب جملات» از ویژگی‌های افراد فرودست در گفت‌وگو و تعامل با افراد فرادست است. در واقع «بیان محدود و کنترل شده در موقعیتهایی» (همان، ۱۵۳) هست که بین افراد رابطه ناهمپایگی حاکم است. چگونگی کاربرد «ضمایر» و «افعال» در روابط ناهمپایگی «متضمن استفاده از راهبرد «بالا بردن دیگری»^۳، در مقابل «پایین آوردن خود»^۴ است» (همان، ۴۱)؛ برای نمونه «شخص ممکن است برای اشاره به خود به جای «من»، که ضمیری خنثی است از کلمه «بنده» استفاده کند و در اشاره به شخص مقابل، فعل «فرمودن» را به جای «گفتن» که فعل خنثی است به کار ببرد» (همان، ۴۱). این رابطه «رسمی» و زبان آن نیز «جدی» است؛ سخن، صریح، واضح و مستقیم بیان می‌شود؛ رمز و کنایه که از ویژگی‌های رابطه همپایگی است در شیوه بیان این رابطه نیست. رابطه‌هایی از نوع کارگر و کارفرما، استاد و شاگرد، فرمانده و سرباز، ارباب و غلام و پادشاه و عوام زیرمجموعه‌های این نوع رابطه است که در آنها بین افراد فاصله وجود دارد. در این رابطه، مناسباتی که عمدتاً منصبی و در ارتباط با شغل و اقتصاد افراد است و پایگاه اجتماعی افراد را مشخص می‌کند بر نوع گفتارها و کیفیت بیانی زبان حاکمیت دارد؛ برای نمونه از گفت‌وگوی دو نفر که یکی از آنها از «جملات تحکمی و امری» استفاده می‌کند و دیگری از «جملات تأییدی و پرسشی»، می‌توان درک کرد که یکی فرادست و دارای پست و مقام بالاتر و دیگری فرودست با موقعیت پایینتر است؛ یکی حالت

«آمرانه» دارد و دیگری حالت «متواضعانه و فروتنانه» (همان، ۲۱۶ و ۲۱۷). باید به این نکته توجه کرد که مناسبات بر روابط تأثیر می‌گذارد و روابط نیز بر زبان و گفتار افراد با هم. این رابطه است که باعث می‌شود تا طرفین در بیان نیات و مقاصد خود به انتخاب آگاهانه از واژگان مناسب آن رابطه و نحوه ترکیب و چینش آنها دست بزنند. در این نوع رابطه طرف فرودستی در بیشتر مواقع براساس اصل «جلب منفعت و دفع مضرت» گفتارهای خود را تنظیم می‌کند. در واقع، زبان چون پدیده‌ای اجتماعی است و نظامهای ارزشی جامعه بر آن تأثیر می‌گذارد؛^۵ مناسبت زده می‌شود و حالت طبیعی خود را از دست می‌دهد؛ بدین معنا که فرد در این رابطه متناسب با اوضاع حاکم بر رابطه طرفین در زبان دخالت می‌کند.

در رابطه‌های ناهمپایگی جملات و گفتارها در معنای اولیه خود به کار می‌رود؛ برای مثال، جملات پرسشی معنای غیرمستقیم و ثانوی ندارد؛ بلکه همان کارکرد اصلی یعنی پرسش از چیزی را انجام می‌دهد یا جملات امری همان نقش دستور دادن را ایفا می‌کند؛ اما در رابطه‌های همپایگی، گفتارها از حالت «رسمی و جدی بودن» خارج می‌شود و عمل انتقال پیام و برقراری ارتباط گفتاری با حالت‌های متعدد و با لحنهای متفاوت صورت می‌گیرد و جملات، معنای ثانوی پیدا می‌کند. در این نوع رابطه، افراد احساس آزادی و راحتی می‌کنند. اما در رابطه‌های ناهمپایگی تنها طرف فرادستی آزاد و راحت است و طرف فرودستی همیشه مواظب است آن طوری رفتار کند و سخن بگوید که مناسب شخصیت و جایگاه طرف مقابل باشد. طرف فرودستی رفتارها و گفتارهای خود را متناسب با انتظارات طرف مقابل (فرادستی) تنظیم می‌کند. از این رو در رابطه‌های ناهمپایگی، که در آنها به کار بردن طنز امکان ندارد، لحن گفتار رسمی و جدی است. اگر در این نوع رابطه‌ها از طنز استفاده شود، طنز تحقیری است نه طنز بین دو دوست که محبت‌آمیز و صمیمانه است؛ چون طنز در رابطه‌های دوستانه یک معنا دارد و در رابطه‌های غیردوستانه معنای دیگر.

البته با گذشت زمان، جابه‌جایی و تغییر در رابطه‌ها میسر است؛ برای نمونه، ممکن است رابطه شاگردی و استادی پس از مدتی با ایجاد صمیمیت و محبت بین آنها از حالت رسمی به حالت دوستانه بدل شود؛ یا برعکس با ایجاد «فاصله زمانی و مکانی» بین دو دوست، پس از سالها اگر همدیگر را ملاقات کنند، دیگر آن رابطه قبلی حاکم

نباشد. زبان به رابطه وابسته است؛ اگر رابطه دگرگون شود و از شکلی به شکل دیگر درآید، زبان نیز به تبع آن تغییر می‌کند. با توجه به این مقدمه بهتر می‌توان ارتباط گفتاری دیوانگان با مخاطب و برجستگی آن را درک کرد.

۲. پیشینه پژوهش درباره دیوانگان در آثار عطار

نویسندگان و پژوهندگان مطالب سودمندی درباره دیوانگان در آثار عطار نوشته‌اند؛ از جمله استاد پورنامداریان در کتاب «به سوی سیمرغ» به عنوان مقدمه، اشاره‌ای پرمغز و منسجم به دیوانگان در آثار عطار کرده است. همچنین استاد ریتز در کتاب «دریای جان»، فصلی را به داستان این دیوانگان اختصاص داده است. در کتاب «سیمای جامعه در آثار عطار» نیز گزارشی عالمانه از آنها به دست داده شده است (صارمی، ۱۳۸۲: ۱۳۱ تا ۱۴۳). مطالب مفیدی نیز به صورت مقاله درباره این موضوع نوشته شده است؛ از جمله در مقاله «جنون الهی در تصوّف و ادبیات عرفانی» در ضمن اشاره مفصل به سیر تاریخی دیوانگی و جنون و بازتاب آن در آثار و اندیشه‌های نویسندگان و اندیشمندان عارف به صورت مجمل نیز به موضوع دیوانگان در حکایات مثنویهای عطار پرداخته شده است (سیاه‌کوهیان، ۱۳۸۸: ۱۸۲-۱۹۵). همچنین در مقاله «شطح عارف و گستاخی دیوانه در مثنویهای عطار»، گفتارهای دیوانگان نوعی شطح قلمداد شده است که «با تجربه فَنای خودی و محو و ادراک وحدت وجود مربوط است» (مدرسی، ۱۳۸۶: ۹۰). مقاله‌ای نیز تحت عنوان «دیوانگان: سخنگویان جناح معترض جامعه در عصر عطار» نوشته شده که در آن به «زمینه‌ها و عوامل اجتماعی مؤثر در شکل‌گیری شخصیت عقلای مجانبین در عصر عطار» پرداخته شده است (حسین‌آبادی و الهام‌بخش، ۱۳۸۵: ۷۱). مقاله دیگری با عنوان «کارکرد سیاسی و اجتماعی دیوانگان دانا بر پایه حکایات مثنویهای عطار» تدوین شده که نویسنده در آن به گونه‌شناسی دیوانگان و کارکردهای سیاسی و اجتماعی آنان بر پایه آرای باخنین و همچنین به شباهتهایی پرداخته است که بین فرهنگ اسلامی و فرهنگ مسیحیت راجع به این موضوع وجود دارد (کاظمی‌فر، ۱۳۹۲: ۸۳ تا ۹۱).

در این نوشته گفتارهای دیوانگان از دید رابطه آنان با مخاطب مورد مطالعه قرار گرفته است. روش کار بدین صورت بوده که ابتدا با استفاده از مباحث مربوط به رابطه افراد با هم و سبکهای گوناگون زبانی که در این رابطه‌ها برقرار است، توضیحی درباره

انواع رابطه و ویژگیهای هر یک و تأثیر آنها بر تعاملات و گفتارهای بین فردی داده شده، سپس در دو بخش با ذکر حکایاتی گفتارهای دیوانگان مورد بررسی قرار گرفته است. بخش نخست به چگونگی گفتارهای آنان با پادشاهان و صاحبمنصبان مربوط است. در این بخش جنبه‌های برجسته این گفتارها و عدم تناسب آنها با گفتارهای متعارف و رعایت نکردن موازین متناسب با جایگاه و شخصیت مخاطب بیان شده است. محور اصلی عدم رعایت مناسبات گفتاری و اصول تعامل در این گفتارها، انتقاد و اعتراض است. در بخش دوم، گفت‌وگوی دیوانگان با خداوند مطرح شده است. در این بخش سعی شده است نشان داده شود که در ورای ظاهر گستاخانه و بی‌ادبانه گفتارهای آنها، رابطه‌ای کاملاً صمیمی و دوستانه نهفته است. در واقع زبان خاص دیوانگان در گفت‌وگو با خداوند، نشانه‌ای از رابطه عاشقانه و نزدیکی است که با خداوند برقرار کرده‌اند. اما برای اینکه دلایل و فلسفه رفتار ناهنجار و گفتارهای برجسته دیوانگان مشخص شود، توضیحی درباره شخصیت آنها داده می‌شود تا تناسب این گفتارها با شخصیت آنان بهتر مشخص شود.

۳. شخصیت دیوانگان

بررسی اطلاق عنوان دیوانگی به دیوانگان از دید جامعه‌شناسی با عرفان تفاوت دارد. از دیدگاه جامعه‌شناسی بررسی این موضوع از دو بُعد امکان‌پذیر است: ۱. این موضوع که در طول تاریخ اشخاصی خود را دیوانه خوانده‌اند از دیدگاه جامعه‌شناسی، سیاست خود اشخاص بوده است تا بدین وسیله هم بتوانند آزادانه افکار و اندیشه‌های خود را بیان کنند و هم «با نگاه تیزبین و عادت‌ستیز خود، که ورای مفاهیم عرفی به واقعیت امور ناظر بود، دیدگاهی تازه و انتقادی در مورد شیوه معمول ارتباط انسان با خدا، انسان با مردم و انسان با ارباب قدرت داشته باشند» (کاظمی‌فر، ۱۳۹۲: ۸۴)؛ چون در دین قلم تکلیف و اراده و اختیار از دیوانگان سلب شده است، کسی نمی‌تواند آنها را به جرم اعمال و رفتاری که انجام می‌دهند، مجازات کند؛ بنابراین «نام دیوانگی بر خود نهند که صداع و زحمت خلق باری گران است!» (عین‌القضات، ۱۳۷۰: ۲۰۶). ۲. اگر این عنوان نه از طرف خود اشخاص بلکه از جانب دیگران (حاکمان و صاحبان قدرت) مورد بررسی قرار گیرد، بُعد دیگری از جامعه‌شناسی این موضوع محسوب به شمار می‌رود. اگر اطلاق این عنوان از جانب دیگران بویژه دستگاه‌های حکومتی و صاحبان



قدرت قلمداد شود، حربه‌ای بوده است تا به وسیله آن از دیوانگان سلب قدرت کنند و رفتار و گفتار آنها را بی‌ارزش جلوه دهند. در واقع این عنوان برچسبی برای تخریب شخصیت آنها در اذهان عمومی و سطح جامعه بوده است تا از نفوذ و گسترش افکار اندیشه‌های آنها جلوگیری شود. اما از دید عرفان این عنوان به رابطه نزدیک عارف (عاشق) و خداوند (معشوق) مربوط می‌شود. در واقع این عنوان، نشانه‌ای است برای نشان دادن نهایت شور و اشتیاق بنده به خالق (برای آگاهی از جزئیات این جنبه از موضوع رک. به مدرس، ۱۳۸۶: ۸۷ تا ۹۲).

خواننده آثار عطار براحتی درمی‌یابد که دیوانگان در آثار او با اصطلاح روانشناسی و با تصویری که مردم از دیوانه دارند، متفاوت هستند؛ زیرا آنان دیوانه‌ای نیستند که بر افراد کم‌عقل و نادان اطلاق می‌شود؛ بلکه دیوانه عشق به خدا و حقیقت هستند. دیگر دیوانه‌ها قدرت تمییز ندارند، اما دیوانگان در آثار عطار، شناساترین افراد در شناخت حقیقت‌های زندگی و واقعیت‌های اجتماعی هستند. این دیوانگان چون بیشتر می‌فهمند، دیوانه‌اند؛ به همین دلیل است که در تاریخ چنین دیوانگانی را عقلاءالمجانین^۶ خوانده‌اند.

شخصیت و هویت دیوانگان در آثار عطار زمانی برجسته جلوه می‌کند که در تقابل با اوضاع و ارزشهای جامعه قرار می‌گیرند. جریان زندگی، رفتار و گفتار آنها کاملاً مخالف جریان اوضاع اجتماعی است. از این رو ارزشها و مفاهیم مورد نظر آنها با آنچه در جامعه وجود دارد متفاوت است. آنها واقعیت‌های جامعه و زندگی افراد را مخالف ارزشها و حقیقت‌هایی می‌دانند که ادعا می‌کنند. در واقع حقیقت‌های دینی و آرمانهای انسانی که باید در جامعه به واقعیت تبدیل می‌شد و به زندگی افراد و اجتماع رسوخ می‌کرد، تحقق نیافته است؛ به همین دلیل است که از رفتار پادشاهان و کارهای نادرست افراد و شیوه دینداری جامعه انتقاد می‌کنند.^۷

در رهی محمود می‌رفت با سپاه
بود پیش راه در ویرانه‌ای
چون بدید از دور روی شهریار
این همه پیل و سپاه و کار چیست؟

از سپاه و پیل او عالم سپاه
بر سر دیوار او دیوانه‌ای
گفت ای سرگشته فرتوت‌کار
وین همه آشوب و گیر و دار چیست؟

(مصیبت‌نامه، ۶۶۵)

عطار، دیوانگان را در حکایت‌هایی که شخصیت اصلی هستند با صفاتی چون اهل راز، عاشق، بیدل، فارغ، شوریده حال، بیقرار، کارافتاده، صاحب عزلت، اهل راز، شوریده دل، بی‌پاوسر و مجنون توصیف می‌کند:

آن یکی دیوانه را از اهل راز گشت وقت نزع جان کندن دراز

(مصیبت‌نامه، ۱۸۹)

بر پلی می‌شد نظام‌الملک شاد چشم او ناگه به زیر پل فتاد
بیدلی در سایه پل رفته بود فارغ از هر دو جهان خوش خفته بود

(همان، ۲۲۶)

بود صاحب‌عزلتی در گوشه‌ای از جهان نه زادی و نه توشه‌ای

(همان، ۳۰۸)

یکی دیوانه‌ای بی‌پاوسر بود که هر روزش ز هر روزش بتر بود

(الهی‌نامه، ۲۵۴)

این صفات در عرفان به عارف واصل و حقیقت‌جو اطلاق می‌شود که با تمام وجود حضور خداوند را درک کرده است. از این رو رفتار و گفتار دیوانگان در آثار عطار با مفاهیم و صفات عرفانی کاملاً در تناسب است. اگر آنها دیوانه هستند، در جریان خداشناسی و رسیدن به حقیقت دیوانه شده‌اند؛ در واقع آنها دیوانه‌شده خدا و راه حقیقت هستند:

گر ازو دیوانه‌ای گستاخ باش برگ داری لازم این شاخ باش

(منطق‌الطیر، ۱۹۵)

هر که او دیوانه شد از دلنواز هر چه دل می‌خواستش می‌گفت باز

(مصیبت‌نامه، ۳۰۷)

۳-۱ اتحاد سه‌گانه در شخصیت دیوانگان

انسان دارای سه بُعد اساسی است: گفتار، کردار و پندار. همان اندیشه بنیادین زردتشت، که اساس آموزه‌های او بود (پورداد، ۱۳۴۷: ۲۰). چنانچه این سه مورد در فرد به یگانگی و هماهنگی برسد، اتحادی در نهاد او به وجود می‌آید که شخصیت و هویت او را شکل می‌دهد و باعث می‌شود چنین فردی به عنوان شخص، متمایز از دیگران باشد. اما در اوضاع و موقعیتهایی، عوامل و انگیزه‌هایی مانع یکی شدن این سه با هم می‌شود. حال چه این انگیزه‌ها شخصی‌منفعتی باشد یا عوامل تهدیدکننده خارجی، فرد نمی‌تواند



آن‌طور رفتار کند و سخن گوید که خواست درونی اوست. نمونه بارز این مسئله، ریا در دین است که در آن عمل فرد با ذهنیت او (همان نیت و پندار) همخوانی ندارد. برجستگی شخصیت دیوانگان در این است که در نهاد آنها این سه‌گانه‌ها با هم تناسب دارد. با گفتار عمل می‌کنند؛ با کردار سخن می‌گویند و با کردار و گفتار به نمایش پندار می‌پردازند. اگر دیگران به دلیل مقاصد اقتصادی، اجتماعی و شخصی سعی می‌کنند واقعیت‌های درونی خود را بپوشانند و رفتاری خلاف آنچه در باطن دارند نشان دهند، رفتار و گفتار دیوانگان عین آن چیزی است که در درون بدان باور دارند.^۸

۴. ارتباط دیوانگان با پادشاهان و افراد نامدار

در جواب این سؤال، که «چه چیزی باعث برجستگی زبان و گفتار دیوانگان با پادشاهان شده است»، باید گفت گفتار دیوانگان به دلیل «در نظر نگرفتن جایگاه و موقعیت مخاطب» برجسته جلوه می‌کند. آنها با همه به یک شیوه صحبت می‌کنند؛ جایگاه و مقام مخاطب را در نظر نمی‌گیرند و هیچ مناسبتی را لحاظ نمی‌کنند. در واقع دیوانگان، «مرتکب اعمالی می‌شوند که بر الزامات اساسی مربوط به تناسب کنش و بافت موقعیت منطبق نیست» (بی‌من، ۱۳۸۱: ۱۲۷). به همین دلیل وقتی با حاکم یا امیری سخن می‌گویند، گفتار آنها برای خواننده و شنونده غیرعادی، ناهنجار و طنزآمیز جلوه می‌کند.

حکایت ۱:

در رهی می‌رفت هارون گرمگاه	دید میلی سربرآورده به راه
کرد هارون قصد میل سایه‌دار	گشت بهلول از دگر سو آشکار
گفت بکن طمطراق ای پر هوس	چون ز دنیا سایه میلیت بس
سوی باغ و منظر و ایوان و نخیل	چیست ان یکفیک ظلّ المیل، میل

(مصیبت‌نامه، ۲۴۰)

چنانچه از دید منزلت اجتماعی به رابطه هارون و بهلول (نمونه‌ای از دیوانگان) نگاه کنیم، هارون دارای پایگاه اجتماعی والا و فرادست به شمار می‌رود و بهلول فرودست به شمار می‌رود. گفتارهای بهلول با هارون می‌بایستی طوری می‌بود که اوضاع و موقعیت اجتماعی هر یک از طرفین لحاظ می‌شد و نشانه‌های جایگاه آنها در گفتارها نمود می‌یافت. اما بهلول چون پایبند اصول، قراردادهای و مناسبات اجتماعی نیست؛ بدون

توجه به منزلت هارون گفتارهایش را مطابق خواسته درونی خود بیان می‌کند؛ به همین دلیل در گفتارهای او نوعی ساخت‌شکنی و ناهنجاری در گفت‌وگوهای بین فردی مشاهده می‌شود. به کار بردن جمله امری همراه با نسبت دادن عنوان «پرهوس» به هارون، حالت تحکمی گفتارهای بهلول را به خوبی نمایان می‌سازد. همچنین جمله پرسشی‌ای که بهلول در خطاب به هارون به کار می‌برد با لحن سرزنش‌آمیز، تند و حالت تحقیرآمیز همراه است.

حکایت ۲:

بر دیوانه‌ای محمود بنشست	نهاد او چشم برهم، شاه بشکست
بدو گفتا چرا کردی چنین؟ گفت	که تا رویت نبینم شه برآشفست
بدو گفتا لقای شاه عالم	نمی‌داری روا؟ گفت آن خود هم
شهش گفتا اولوالامر جهانم	بود بر تو همه حکمی روانم
بدو دیوانه گفت این به بیندیش	که امرت چون روانه نیست برخویش
نباشد بر دگر کس هم روانه	مرا مَبشول چند آری بهانه

(الهی‌نامه، ۲۵۳-۴)

- مطابق ارزشهای اجتماعی و اصول تعامل، هنگامی که شخص فرادست با فرد فرودست برخورد می‌کند، طرف فرودست در سلام کردن و ادای احترام و خدمتگزاری پیشدستی می‌کند. اما چنین روند و ترتیبی در برخورد محمود با دیوانه نقض می‌شود. دیوانه به جای رعایت آداب و اصولی که از منزلت او در برخورد با سلطان محمود انتظار می‌رود با کنشی ناهنجار تمام انتظارات و اصول تعامل را نقض می‌کند. همین عامل باعث به وجود آمدن زمینه تحقیر شاه می‌شود.

- سلطان محمود برای بازگرداندن حیثیت و عظمت خود به سرزنش دیوانه می‌پردازد تا با این کار دیوانه را به ابراز پوزش و معذرت‌خواهی وادارد. او می‌خواهد که دیوانه طلب عفو و بخشش کند و عمل ناشایست خود را طوری توجیه کند که باعث رضایت خاطر شاه شود. اما دیوانه نه تنها انتظار محمود را برآورده نمی‌سازد بلکه با توضیح عمل خود او را بیشتر تحقیر می‌کند.

- معمولاً افراد فرودست در جواب پرسش نظرخواهانه فرادستان درباره موضوعی، هرچند در باطن با نظر آنها و قضیه‌ای که بیان می‌کنند مخالف باشند به تأیید، تقویت و

جانبداری از نظر آنها می‌پردازند. در اینجا سلطان محمود هم با پرسشی می‌خواهد که دیوانه نظر او را تأیید کند. اما جواب دیوانه نه تنها نظر او را تأیید نمی‌کند بلکه آن را هم نفی می‌کند.

- سلطان محمود در این حکایت که شکل مناظره دارد، پس از اینکه از رفتار تحقیرآمیز و بی‌ادبانه دیوانه شاکی می‌شود به طرح امتیازات و مناسبات برتری خود بر دیوانه می‌پردازد. دیوانه نیز تمام ارزشها و امتیازات را با استدلال نفی می‌کند.

حکایت ۳:

بامدادی شهریار شادکام	داد بهلول ستمکش را طعام
او به سگ داد آن همه تا سگ بخورد	آن یکی گفتش که هرگز این که کرد؟
از چنین شاهی نداری آگهی	چون طعام او سگان را می‌دهی؟
این چنین بی‌حرمتی کردن خطاست	کار بی‌حرمت ندارد هیچ راست
گفت بهلولش خموش ای جمله پوست	گر بدانندی سگان کاین آن اوست
سربه سوی او نبردندی به سنگ	یعلم الله گر بخوردندی ز ننگ

(مصیبت‌نامه، ۲۱۱)

افراد با توجه به رابطه‌ای که با صاحبان قدرت دارند به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. آنهایی که به دستگاه‌های حکومتی وابسته‌اند. ۲. آنهایی که به حاکمان و پادشاهان توجه و اعتنایی نمی‌کنند. رفتار گروه اول در راستای تحقق قدرت صاحب‌منصبان حرکت می‌کند. افرادی که ملازم صاحبان قدرت هستند و با آنها نشست و برخاست دارند افکار و سخنانشان همواره در جهت تأیید پادشاهان و صحه گذاشتن بر کارها و رفتار آنها جریان دارد. به قول مولانا «این کس که با ایشان (پادشاهان) صحبت کرد و دعوی دوستی کرد و مال ایشان قبول کرد، لابد باشد که بر وفق ایشان سخن گوید و رای‌های بد ایشان را از روی دل نگاه‌داشتی قبول کند و نتواند مخالف آنها گفتن» (مولوی، ۱۳۶۹: ۹). اما رفتار و گفتار گروه دوم در جهت «برهم زدن مناسبات»، «زدودن قدرت» و «شکستن ارزشهای قدرتمندان» ایفای نقش می‌کند. از این رو رفتاری چون التماس، خوش‌اخلاقی، تواضع، رعایت ادب، تمجید و ستایش و تملق و چاپلوسی در راستای تحقق قدرت آنهاست و در مقابل، رفتاری چون بداخلاقی، بی‌اعتنایی، تکبر ورزیدن و بی‌ادبی در جهت برهم زدن تناسب قدرت عمل می‌کند (یارمحمدی، ۱۳۸۵: ۱۳۸۵).

۱۲). در این حکایت هر دو تیپ انسانها و رابطه آنها با حاکمان نشان داده شده است؛ هم آنهایی که رفتارشان در جهت تحقق قدرت پادشاهان ایفای نقش می‌کند و هم آنهایی که زندگی و رفتارشان در جهت قدرت‌زدایی از قدرتمندان جریان دارد. عمل بهلول، که نقش انتقاد از پادشاه را ایفا می‌کند در مقابل جانبداری دیگری از پادشاه قرار می‌گیرد. عمل بهلول نشانه عدم وابستگی او به دستگاه‌های حکومتی و اعتراض او به ارزشهای پادشاه است. در مقابل، واکنش اعتراض‌آمیز دیگری به بهلول تأییدی است بر نظام ارزشی وابسته به پادشاه و طرفداری از آن.

حکایت ۴: در حکایت زیر با توجه به اخلاق و هنجارهایی که در جامعه تعریف شده، بی‌اعتنایی دیوانه به پادشاه از نظر جامعه و خود پادشاه چون به بزرگتر و صاحب ولایت اهانت کرده است، بی‌ادبی و بی‌اخلاقی به شمار می‌رود:

خسروی می‌رفت در صحرا و شیخ	با سپاهی در عدد مور و بلخ
جمله صحرا غبار و گرد بود	بانگ پیل و کوس و بردابرد بود
بود بر ره شاه را ویرانه‌ای	خفته بر دیوار آن دیوانه‌ای
شاه چون پیش آمدش او بر نخواست	همچنان می‌بود کرده پای راست
شاه گفتش ای گدای خاک راه	تو چرا حرمت نمی‌داری نگاه
شاه می‌بینی و لشکر پیش و پس	برنخیزد چون منی را چون تو کس؟
پیش شه دیوانه آزادوش	همچنان خفته زفان بگشاد خوش
گفت آخر از چه دارم حرمتت؟	یا کجا در چشمم آید نعمتت؟
در همه نوعی چو با تو همدمم	من چرا برنخیزم؟ از تو کمم؟

(مصیبت‌نامه، ص ۴۱۳ و ۴۱۴)

در این حکایت، اخلاقی که در جامعه تعریف شده و جایگاه پادشاه با توجه بدان مشروعیت یافته و در اذهان عمومی شناخته شده است، حکم می‌کند که عمل دیوانه بی‌اخلاقی و بی‌حرمتی است. خود پادشاه هم بر این مسئله تأکید می‌کند و به دیوانه می‌گوید: «تو چرا حرمت نمی‌داری نگاه». اما گفتارهای دیوانه در جواب پادشاه در واقع «نقد نظامهای اخلاقی»، «ارزشی» و «ارتباطات بین‌فردی» در جامعه است. این نظامها در جامعه بر پایه داشته‌ها و امکانات و پایگاه اجتماعی افراد تعیین و ارزشگذاری شده است. دیوانه می‌گوید «چون در نظام فکری و بینشی من آن چیزهایی که تو با آنها خود



را واجد احترام و بزرگی می‌دانی، هیچ ارزشی ندارند، پس چرا باید برای تو به پا خیزم.» به طور ضمنی می‌توان دریافت که گفتارهای دیوانه نقد ارزشهایی در جامعه است که برای عده‌ای قدرت‌آفرینی می‌کند. اگر آن داشته‌ها و منصبها که باعث طبقه‌بندی ارزشی و جایگاه افراد شده است، برداشته شود، اخلاق، هنجار و رابطه‌های بین فردی معنا و مفهوم دیگری پیدا خواهد کرد که به ارزشهای انسانی نزدیکتر است. در اینجا دیوانه در رویارویی و برخورد با پادشاه به جای اینکه «بافت موقعیت را تحکیم و تقویت» کند (بی‌من، ۱۳۸۱: ۱۱۶) با رفتاری باعث تضعیف بافت موقعیت می‌شود. وقتی بافت موقعیتی پادشاه تضعیف شود، ارزشها و الزاماتی که لازمه آن موقعیت است شکسته، و شخص مرکزی آن موقعیت (پادشاه) تحقیر و خوار می‌شود.

۱-۴ توضیح و تبیین گفتارها و رفتارهای ناهنجار دیوانگان با ارباب قدرت

جسوری و بیباکی دیوانگان در مقابل ارباب قدرت ناشی از آزادگی و مناعت طبع آنهاست. اگر دیگران به دلیل ترس از جان و از دست دادن مقام و منزلت در مقابل فریبکاریهای حاکمان سکوت اختیار می‌کنند و جرأت اعتراض و انتقاد ندارند، دیوانگان در بند پست و مقام نیستند و ذهن و فکر آنها اسیر آب و نان پادشاهان نشده است. آنها چون «دل و زبانشان یکی است و هر چه در سر دارند بر زبان می‌آورند» (صارمی، ۱۳۸۲: ۱۳۱)، بدون دغدغه و بدون در نظر گرفتن مناسبت و مصلحتی، آنچه را واقعیت می‌پندارند بازگو می‌کنند. آنها واقعیت‌های پوشیده‌ای را می‌بینند و بیان می‌کنند که صاحبان قدرت با مواد و مسائل عامه‌پسند بر آنها سرپوش گذاشته‌اند. در واقع گفتار دیوانگان برملاکننده اغراض پشت پرده و خصلتها و ویژگیهای حاکمان است که در نظر جمعی به گونه‌های دیگری تعریف و تشریح شده است. با کاویدن گفتارهای آنها می‌توان به واقعیت‌های کتمان‌شده و ظاهرسازیهای سیاسی و سوءاستفاده‌های صاحبمنصبان از ارزشهای جمعی جامعه پی برد. آنها، برخلاف دیگران، نمی‌توانند ببینند و بدانند و نگویند! از این رو رفتار و گفتار آنها به نوعی شکست و تحقیر حاکمان و امیران به شمار می‌رود. تمام حرکات رفتاری و گفتاری آنها در جهت «زدودن قدرت»، «بی‌اعتبار کردن عادات و نهادهای قانون شده» و «شکستن مناسبات» عمل می‌کند. بی‌اعتنایی آنها به پادشاهان، قدرت‌زدایی از آنها و بی‌ارزش کردن ارزشهایی است که حاکمان با آنها احساس قدرت و برتری می‌کنند.

وقتی امیران و پادشاهان با دیوانگان برخورد می‌کنند، انتظار دارند که آنها همانند دیگران در مقابلشان تعظیم کنند؛ اما دیوانگان چون خود را بدون هیچ وابستگی بدانها می‌دانند و امتیازهایی را که امیران خود را با آنها برتر قلمداد می‌کنند، عاریتی و بی‌ارزش می‌شمارند، نسبت به آنها بی‌اعتنایی و کج‌دهنی می‌کنند.

ذهن دیوانگان اسیر هیچ مناسبتی از قدرت نیست تا بخواهند در زبان و گفتارشان آنها را مراعات کنند. در نتیجه همان‌طور که «نارضایتی مردم و روشنفکران در برابر نظم و نظام جامعه در هر فرهنگ و زمانی به شکلهای گوناگون نمود پیدا می‌کند» (ثروت، ۱۳۸۵: ۱۷۵). دیوانگی دیوانگان و گفتارهای برجسته آنها نیز اعتراضی است به نظام دینداری و خودشناسی حاکمان و مردم جامعه که دینداری را وسیله حفظ قدرت و رسیدن به خواسته‌های مادی و دنیایی خود کرده‌اند.

این مناسبات است که چگونگی رابطه و گفتار افراد با صاحبان قدرت را تعیین می‌کند. در نتیجه زبان و ارتباط، دستخوش قدرت‌زدگی مناسبات می‌شود و تحت سیطره و سلطه آنها قرار می‌گیرد. از این رو مناسبات قدرت، چه قدرت حاصل از پایگاه اجتماعی و چه قدرت حاصل از ایده‌های دینی، همواره مانع بیان خواسته‌های درونی و ابراز واکنشهای روانی و عاطفی افراد در موقعیتهای گوناگون می‌شود. اما دیوانگان بدون خودداری و توجه به این مناسبات به بیان نیات و سخنان خود می‌پردازند. گفتارهای آنها در نوع خود «ساخت‌شکنی مناسبات قدرت» چه در سطح جامعه و رابطه افراد با هم و چه در سطح تصورات مذهبی و رابطه انسان با خداست. آنها با این کار به فراسوی الزامات و مناسبات قراردادی گام نهاده، و توانسته‌اند به رابطه‌های طبیعی که در آن هیچ مناسبتی دخالت ندارد دست یابند. گفتارهای دیوانگان نشان می‌دهد که آنها به آزادی و رهایی مطلق رسیده‌اند. آنها با گفتارهای خود ساختار و طبقه‌بندیهای اجتماعی را، که در زبان رابطه‌های افراد در جامعه تثبیت شده است، درهم می‌شکنند. بی‌اعتنایی دیوانگان به پادشاهان نوعی «سلب قدرت» و «سلب مشروعیت» از آنهاست. آنها با پادشاهان همان‌گونه صحبت می‌کنند که با افراد عادی و همسطح خودشان. زبان آنها مناسبت‌زده نشده است تا در گفتارهایشان طبقه‌بندیهای اجتماعی افراد نمود پیدا کند.

در جامعه رابطه‌های بین فردی که تحت تأثیر پایگاه اجتماعی افراد است و براساس

معیارهای مناسباتی شکل گرفته است، تعیین‌کننده نوع و چگونگی گفتارها و سخنانی است که در موقعیتهای گوناگون باید به کار برده شود. نظام اجتماعی به افراد یاد داده است که مثلاً در برابر صاحب‌منصبان چگونه باید سخن بگویند و چگونه باید رفتار بکنند. از این رو «اخلاق»، «هنجار» و «ارزش» نیز با توجه به خواسته طرف حاکم و با رعایت موازین آنها تعریف شده است. کسی که از این حد و حدودهای مناسباتی و موازین عدول کند به عنوان «ضد هنجار» و «ضد ارزش» شناخته می‌شود. برجستگی شخصیت دیوانگان به دلیل عدم رعایت اوضاع مناسباتی حاکم بر رابطه‌ها و به کار بردن گفتارهایی است که با تعریفهای جامعه و آنچه برای رابطه‌ها و موقعیتهای اجتماعی تعیین شده است، مغایرت دارد. آنها در هر بافت و موقعیتی خلاف الگوهای متعارف و مورد انتظار رفتار می‌کنند.

۵. رابطه دیوانگان با خداوند و زبان این رابطه

چون شناخت و معرفت دیوانگان از خداوند در سطح بالاتری قرار دارد، رابطه‌ای که آنها با خدا برقرار کرده‌اند با رابطه دیگران با خدا متفاوت است. رابطه دیگران با خدا بیشتر رابطه «عابد و معبودی» است که افراد در آن خود را مجبور و ملزم می‌دانند. این رابطه در چهارچوب و حدود مشخصی مقید شده که در آن همه چیز «رسمی و جدی» است. اما رابطه دیوانگان با خدا فراتر از این است. آنها خود را به عالم بی‌علتی متعلق می‌دانند. علت همان قاعده و قانونهای نظامهاست؛ وابستگی به علتها یعنی مطابق آنها عمل کردن. علت‌بینی انسان تا زمانی است که از حقیقت و خداوند دور باشد؛ ولی وقتی در حقیقت‌جویی خویش، حضور تمامیت خداوند را در هستی درک کند، علت‌بینی او زایل می‌شود. عالم بی‌علتی، عالم آزادی هستی فرد و به طور کلی هستی است (بوبر، ۱۳۸۰: ۹۹). از این رو دیوانگان فراروی از علتها و در بند آنها نبودن را دولتی می‌دانند:

بود خوش دیوانه‌ای در زیر دلق	گفت هر چیزی که در وی ماند خلق
علت است و من چو هستم دولتی	می‌رسم از عالم بی‌علتی
از ره بی‌علتیم آورده‌اند	در جنون دولتیم آورده‌اند
لاجرم کس را به سرم راه نیست	از جنونم هیچ جان آگاه نیست

(مصیبت‌نامه، ۲۱۶)

رابطه دیوانگان با خدا رابطه «دوستانه و غیررسمی» است. آنها با خدا همان رابطه‌ای را دارند که مارتین بوبر^۹ می‌گوید: «به هیچ چیز جز خدا نیندیشیدن و همه چیز را در او دیدن، رابطه واقعی متعالی» (بوبر، ۱۳۸۰: ۱۲۷). دیوانگان همه چیز را ترک کرده‌اند تا حضور خدا را دریابند؛ جز با خدا بودن برای آنها بی‌معناست. آنها حتی از ضروریترین نیازها و حاجات اولیه زندگی جدا شده‌اند تا جز یاد و وجود خدا در آنها نباشد. به همین سبب در چنین حالت و فضایی، طبیعی است که حتی نان و خرقه خود را از خدا بخواهند؛ چون در عرفان و دین «اراده الهی علت وجود تمام اشیا در جهان است» (نیکلسون، ۱۳۷۴: ۴۱). وقتی برای دیوانگان نیز خدا همه چیز است و فعلیت همه چیز به دست اوست، نباید تعجب کرد که در برابر نداشتن جامه و نان نسبت به خدا اعتراض کنند. دیوانگان اشتباه نمی‌کنند؛ آنها متناسب با خداشناسی‌ای که در تصوّرشان شکل گرفته است، حرف می‌زنند. در حکایت زیر رابطه دیوانگان با خدا کاملاً مشخص می‌شود؛ خداوند دل دیوانه را ربوده و او را به خود وابسته کرده است؛ در نتیجه او نمی‌تواند به چیز دیگری جز خدا پردازد:

در رمی می‌رفت مجنونی عجب بود پای و سر برهنه خشک لب
شد ز سرما و گلِ ره بی‌قرار سر به بالا کرد و گفت ای کردگار
یا دلم ده باز تا چند از بلا؟ یا نه باری ژنده کفشی ده مرا
(مصیبت‌نامه، ۳۱۲)

عطار در مصیبت‌نامه، حکایتی را از «برخ اسود» بازگو می‌کند که در آن گفت‌وگوی دوستانه او با خدا که تحت تأثیر رابطه آنهاست با حالات هزل، شوخی و طنز، که مایه‌های گفت‌وگوی رابطه دوستانه است، کاملاً نمودار شده است. خلاصه حکایت این است: «در عهد موسی خشکسالی سختی روی می‌دهد که بر اثر آن اوضاع مردم بشدت وخیم می‌شود. مردم نزد موسی می‌آیند تا از خداوند طلب باران کند. موسی نیز چند بار به صحرا می‌رود و از خدا طلب باران می‌کند تا اینکه خداوند می‌فرماید: بنده‌ای با این اوصاف داریم که اگر او دعا کند باران نازل می‌شود. موسی نیز پس از جستجوی فراوان او را می‌یابد و از او می‌خواهد تا از خداوند طلب باران کند. برخ اسود فردای آن روز به صحرا می‌رود و از خدا طلب باران می‌کند»:

روز دیگر برخ آمد سوی دشت پس جهانی خلق بر وی گرد گشت

گفت یا رب خلق را در خون مکش
خلق را از خاک و خون برداشتی
یا نبایست آفریدن خلق را
لطف کم شد یا کرم گویی نماند
هر زمان در رنج دیگرگون مکش
گرسنه آخر چرا بگذاشتی؟
یا نه بی‌شک لقمه باید خلق را
وان همه انعام و نیکویی نماند؟
می‌بخشی می‌نریزی آن کجاست؟
آن همه دریای بخشش کان تراست

(مصیبت‌نامه، ۱۸۳-۴)

ابوطالب مکی در قوت‌القلوب نیز همین داستان را نقل کرده و گفت‌وگوی برخ با خداوند را این‌گونه بیان کرده است:

این نه کار توست و این نه از بردباری توست؟ چه پیش آمده است که ابرهای تو اندک شده‌اند! مگر بادها از طاعت تو سرپیچی کرده‌اند؟ یا هر چه داشتی تمام شده است یا خشم تو بر گناهکاران فزونی گرفته است؟ آیا تو نبودى که پیش از آفریدن گناهکاران بخشاینده بودی؟ (قوت‌القلوب، ج ۲: ص ۶۵-۶۶. به نقل از تعلیقات استاد شفیع‌ی کدکنی بر مصیبت‌نامه: ص ۵۵۰).

- رابطه انسان در مقام عابد و مخلوق با خداوند بر اصول و قواعد معین و آداب خاصی مبتنی است که تخطی از آن مجازاتی در حد گناه یا کفر در پی دارد. در اینجا برخ از الگوهای بیانی‌ای استفاده می‌کند که هیچ تناسب و سنخیتی با آن اصول و آداب ندارد.

- زبان این درخواست بیش از اینکه «درخواستی و تقاضایی» باشد، «امری و دستوری» است که با حالت «طنز»، «سرزنش» و «توبیخ» همراه است. او به جای استدعا و طلب، گله و شکایت می‌کند که با گوشه و کنایه و طعنه همراه است.

- برخ به جای به کار بردن حالت و لحن لابه، تضرع و التماس از حالت و لحن تند، تحکمی و دستوری استفاده می‌کند.

- جملاتی که برخ در گفت‌وگو با خدا به کار می‌برد، عموماً پرسشی و امری است؛ اما نه در معنای واقعی پرسش یا دستور بلکه در معنای ثانوی که بیشتر حالت طنز و سرزنش دارد به کار رفته است. البته نه طنز تحقیرآمیز و کوبنده بلکه طنز دوستانه که با مایه‌های شوخی و مزاح همراه است؛ چون طنز کارکردهای مختلف دارد و بنا بر موقعیت و مخاطب، حالت آن متفاوت است.

- آزادی عمل و گفتار آزادانه، نشانه‌های رابطه دوستانه و صمیمی است. شیوه گفتار بُرخ نیز از رابطه دوستانه او با خداوند نشأت گرفته است. اوج این رابطه زمانی آشکار می‌شود که دریابیم خود خداوند باعث این رابطه شده و از سخنان مطایبه‌آمیز بُرخ که نمونه‌ای از دیوانگان و انسانهای واصل است به وجد آمده است و آن سخنان را خنداننده لطف خود می‌داند؛ چون وقتی موسی از گفتار بُرخ خشمگین می‌شود و قصد رنجش او را می‌کند، جبرئیل از طرف خداوند پرده از رابطه خود و بُرخ و زبان آن رابطه برمی‌دارد:

جبرئیل آمد که ای موسی متاب	پس مرنجان برخ را از هیچ باب
زانکه حق می‌گوید این برخ سیاه	هست ما رابنده‌ای از دیرگاه
لطف ما را او به هر روزی سه بار	می‌بخنداند چو گلبرگ بهار
لطف ما را خنده از گفتار اوست	کار تو نیست این ولیکن کار اوست

(مصیبت‌نامه، ۱۸۴)

عطار نیز مانند ما خوانندگان از چنین گفتارهایی به وجد آمده است و هیجان‌ات عاطفی خود را این گونه ابراز می‌دارد:

عشق می‌بارد از این شیوه سخن	خواه تو انکار کن خواهی مکن
شرع چون دیوانگان آزاد کرد	تو به انکارش نیاری یاد کرد

(همان، ۳۴۵)

باز در حکایتی در مصیبت‌نامه، مقام دیوانگان از این بالاتر می‌رود. خداوند مقام آنها را بالاتر از عابد و عاشق بیان کرده است. موسی وقتی می‌خواهد به کوه طور برود، زاهدی به او می‌گوید به پروردگار بگو آنچه گفته بودی انجام شد، رحمت بفرست. بعد از مدتی موسی به عاشقی می‌رسد، عاشق به او می‌گوید به خدا بگو من او را دوست دارم، او هم مرا دوست دارد؟ سپس به دیوانه‌ای می‌رسد، دیوانه به او می‌گوید به خدا بگو من او را ترک کرده‌ام، از او جانم به لب آمده است، او هم مرا ترک کند. موسی پیغام زاهد و عاشق را به خداوند می‌رساند و خدا خواسته آنها را که رحمت و محبت است برآورده می‌کند؛ اما موسی چون سخنان دیوانه را بی‌ادبانه و گستاخانه تلقی می‌کند از بازگو کردن آن سر باز می‌زند. در بازگشت خدا به او می‌گوید:

حق بدو گفتا جوابش باز ده سوی او از سوی ما آواز ده
گو خدا می‌گویدت ای بی‌قرار گر بگویی تو به ترکِ کردگار
من به ترک تو نخواهم گفت هیچ خواه سرپیچ از من و خواهی میبچ
(مصیبت‌نامه، ۳۸۹)

- عابد در بند رحمت است و عاشق در بند محبت. اما دیوانه در بند هیچ کدام نیست؛ حتی گاهی از عشق و محبت و خدا هم خسته می‌شود.

- عابد عبادت می‌کند تا رحمتی از خدا بدو برسد و عاشق به خدا عشق می‌ورزد تا خدا به او اظهار محبت کند؛ اما دیوانه تنها می‌خواهد آزاد و رها باشد؛ حتی از خدا.

- در این حکایت به همان اندازه که دیوانه به خدا وابسته است، خدا نیز نسبت به دیوانه ابراز وابستگی می‌کند. طبیعی است که زبان این رابطه باید متفاوت با زبان دیگر رابطه‌ها باشد. دیوانه بی‌پروا با خدا صحبت می‌کند؛ او را سرزنش می‌کند، از دست او ناراحت و دلخور می‌شود و گاهی هم با او قهر می‌کند. البته دعوی دیوانه با خدا از سنخ دعویایی است که مولانا بیان می‌کند:

ما را با آن کس که اتصال باشد، دم‌به‌دم با وی در سخنیم و یگانه و متصلیم، در خموشی و غیبت و حضور، بلکه در جنگ هم به همیم و آمیخته‌ایم. اگرچه مشت برهم می‌زنیم با وی در سخنیم و یگانه و متصلیم. آن را مشت مبین. در آن مشت مویز باشد. باور نمی‌کنی؟ باز کن تا ببینی، چه جای مویز چه جای درهای عزیز»
(مولوی، ۱۳۶۹: ۵۰ و ۵۱).

- در رابطه دیوانه با خدا هم آشتی هست و هم جنگ؛ هم جدی وجود دارد و هم شوخی؛ گاهی با هم قهر می‌کنند و گاهی با هم مزاح؛ این رابطه را جز دوستانه چه می‌توان نامید؟ دیوانه همان‌طور که از وابستگی‌های دنیایی و مادی بریده از وابستگی‌های مفرط به خدا و مسائل دینی نیز تا حدودی فاصله گرفته است تا جایی که گاهی از خود خدا هم دل می‌پردازد:

چون شود از درد دلشان بی‌قرار دل بپردازند خوش از کردگار
(مصیبت‌نامه، ۴۱۱)

۵-۱ توضیح و تبیین گفتارهای برجسته دیوانگان با خداوند
دیوانگان از همه چیز آزادند. آنها به آن نوع از آزادی رسیده‌اند که «هویت وجودی»

خود را درک می‌کنند و می‌توانند «زبان مستقل» به خود را داشته باشند که متمایز از دیگران است. اگر «هر گفتاری نشانه‌هایی از گوینده آن دارد» (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۹۱)، زبان و گفتار دیوانگان نیز نمود عینی از شخصیت آنها به شمار می‌رود. گفتار آنها زندگی و هویت وجودی آنهاست؛ وارستگی آنها از دل‌بستگیها، کاملاً در زبان و ارتباطات زبانی جلوه‌گر است. در نتیجه همان‌طور که بوبر در زندگی با حیثیات روحانی قائل به خلق زبان است (بوبر، ۱۳۸۰: ۱۵۲) در رابطه دیوانگان با خداوند نیز زبانی مستقل ایجاد شده است که در نظر دیگران گستاخانه و بی‌ادبانه جلوه می‌کند، اما برای آنها و خدا دوستانه و صمیمی است؛ چون «در اظهارات این دیوانگان اغلب عشق به خدا به عنوان عامل اصلی به چشم می‌خورد» (ریتز، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۴۸). «گفتاری که این گونه اشخاص (دیوانگان) خود را مجاز به آن می‌دانند برای اشخاص عادی مجاز نیست و از حد ایشان فراتر است» (همان، ۲۴۵). دیوانگان با خدا به وحدتی رسیده‌اند که در آن امتیازها برداشته شده است. در چنین ارتباطی آنها با زبانی با خدا صحبت می‌کنند که دو دوست با هم؛ زیرا هرچه رابطه نزدیکتر و صمیمانه‌تر باشد، زبان نیز حالت دوستانه‌تر و غیررسمی‌تر به خود می‌گیرد. در نتیجه باید گفت گفتار و عمل، نمود عینی رابطه است. ۱۳۹

مارتین بوبر بر این باور است که انسان می‌تواند با خدا رابطه مطلق داشته باشد که در آن احساس اتکا کند؛ اتکا به نیروی عظیمی به نام خدا. این رابطه به انسان احساس آزادی می‌دهد و انسان در این رابطه تصور نمی‌کند که مخلوق بودن او محدود کننده خلایق است (بوبر، ۱۳۸۰: ۱۳۰). رابطه دیوانگان با خدا از نوع رابطه همپایگی است که در آن شوخی، مزاح و طنز مایه‌های زبان ارتباطی به شمار می‌رود؛ زیرا بین آنها و خدا واسطه‌ای زایل شده است که باعث ایجاد فاصله و محدودیت رابطه و مقید بودن زبان و گفتار می‌شود:

واسطه این قوم را برخاستست قول ایشان لاجرم بس راستست
چون نمی‌بینند غیری جز مجاز جمله زو شنوند و زو گویند باز
(مصیبت‌نامه، ۳۱۰)

گستاخی دیوانگان با خدا نه تنها مذموم و بی‌ادبی نیست، بلکه نشانه وابستگی و پیوستگی آنها به خداست و بر نزدیکی رابطه دلالت می‌کند؛ چنین سخنانی حاکی از نبود فاصله بین آنهاست؛ زیرا «فاصله‌ای که عاقلان میان خود و خدا احساس می‌کنند،

دیوانه نمی‌کند و همین احساس نزدیکی است که عطار از آن به عشق تعبیر می‌کند» (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۱۳).

دنیای دیوانگان به دنیای کودکی شباهت بسیاری دارد. ویژگی زبان کودکان این است که با همه به یک شکل و سیاق صحبت می‌کنند؛ چه با بزرگسالان و چه با کودکان همتای خود. کودک اگر بخواهد با خدا صحبت کند به همان سادگی با خدا گفت‌وگو می‌کند که با مادر، عروسک و اسباب‌بازیهایش. ذهن و فکر او آلوده امتیازها، قراردادهای و مناسبات نشده است تا در هر موقعیت و وضعیتی به زبان دیگر متوسل شود. دنیای کودک، دنیای سادگی و معصومیت است؛ همه چیز و همه کس را یکرنگ می‌بیند. دیوانگان در آثار عطار نیز گویی به دنیای کودکی بازگشته‌اند. آنها چون امتیازها و طبقه‌بندیها را نادیده می‌گیرند با همه با یک زبان صحبت می‌کنند. افرادی که با خدا به صورت رسمی سخن می‌گویند، نسبت به دیوانگان، که با خدا دوستانه و کودکانه صحبت می‌کنند در مرتبه پایینتری از رابطه قرار دارند. ذهن و فکر دیوانگان عاشقانه است؛ عبادت و پرستش آنها نیز عاشقانه است و به طور کلی دنیای آنها عاشقانه است؛ در نتیجه گفت‌وگوی آنها با خدا نیز باید متناسب با ذهن آنها باشد؛ یعنی عاشقانه.

انسانها هر چقدر همدیگر را دوست داشته و عاشق هم باشند، گهگاه در موقعیتهایی از دست یکدیگر ناراحت و دلخور می‌شوند. اما این ناراحتی و عصبانیت موقتی و زودگذر است. ناراحتی دیوانگان از دست خدا نیز این‌گونه است. همین که آنها می‌توانند ناراحتیها و دلخوریهایشان را براحتی و آزادانه بر زبان بیاورند، نشانه نزدیکی رابطه و صمیمیت آنها با خداوند است.

۶. تفاوت زمینه‌ها و نقش آن در کیفیت برداشت افراد از گفتار دیوانگان

باختین^{۱۱} برای هر گفتاری «زمینه غیر زبانی» یا «بخش ضمنی گفتار» قائل است که در آن دو طرف سخن کاملاً بر معنا و مفهوم کلام اشراف دارند. «زمینه غیر زبانی متشکل از این عناصر است: ۱. افق مکانی مشترک همسخنان ۲. دانش مشترک از موقعیت موجود و فهم آن ۳. ارزیابی مشترک از موقعیت موجود» (به نقل از تودوروف، ۱۳۷۷: ۸۸). در گفتار دیوانگان با خدا، اطرافیانی که به انکار و سرزنش آنها می‌پردازند، هیچ آگاهی‌ای از زمینه غیرزبانی ارتباط آنها با خداوند ندارند و گفتارهای دیوانگان را از

زمینه غیرزبانی رابطه خود با خدا می‌نگرند؛ به همین دلیل است که در داستان بُرخ اسود، هنگامی که موسی قصد آزارِ برخ می‌کند، جبرئیل از طرف خدا به موسی می‌گوید که تو از رابطه ما خبر نداری. ارزیابی خود دیوانگان و عطار، همانند خوانندگان از چنین سخنانی با ارزیابی اطرافیان آنها متفاوت است. گفتارهای دیوانگان در زمینه خاصی است که حالت دوستانه به خود گرفته است. این گفتارها چون از یک طرف از زبان دیوانگانی بیان شده است که عارفانی وارسته و حقیقت‌جو هستند و از سوی دیگر در چهارچوب عرفان و در حالت مشخص قرار دارد، بر رابطه دوستانه و عاشقانه دلالت می‌کند. حال فرض کنیم، اگر دیوانگان شخصیت عرفانی نمی‌داشتند و چنین گفتارهایی نیز از شخصیت‌های دیگری مطرح می‌شد که فاقد ویژگی دیوانگان می‌بود و در کتابی غیرعرفانی ذکر می‌شد که به خداشناسی و حقیقت‌جویی هیچ ربطی نمی‌داشت، آن وقت می‌توانستیم بگوییم این سخنان بر رابطه دوستانه و عاشقانه بین گوینده و خداوند دلالت می‌کند. در نتیجه، گفتارهای دیوانگان بدین دلیل متعالی جلوه می‌کند که از بافتی عرفانی و موقعیت‌های معنوی نشأت گرفته است. تودوروف^{۱۱} در گسترش و شرح نظر باختین می‌گوید: «گفتار، حاصل ارتباط متقابل گوینده با شنونده است و گوینده پیشاپیش واکنش شنونده را در فعالیت کلامی خود دخالت می‌دهد» (همان، ۹۰). خود دیوانگان در مقام گوینده بر احوال خداوند آگاهی دارند و می‌دانند که خدا نه تنها از سخنان آنها آزرده‌خاطر نمی‌شود بلکه باعث خنده لطف و عنایت خود می‌داند. اوج رابطه دیوانگان با خداوند زمانی مشخص می‌شود که خواننده درک کند که خود خدا از چنین شیوه گفتار لابلانه خوشش می‌آید.

نتیجه‌گیری

مهمترین نکاتی که به عنوان نتیجه این نوشتار می‌توان بدانها اشاره کرد به صورت گزاره‌هایی در زیر ذکر می‌شود:

- دیوانگان در آثار عطار شخصیت والایی دارند. آنها از هر محدودیتی آزادند؛ آزاد از نام و ننگ، آزاد از تکلیفها و مجازاتها. بنابراین چون در قید و بند هیچ مناسبتی نیستند و هر چه خواست درونی آنها باشد بر زبان می‌آورند در مقابل پادشاهان، سخنانی را بر زبان می‌آورند که برای دیگران در آن موقعیتها میسر نیست.



- رفتاری که از آنها سر می‌زند به ظاهر خلاف عقل و عرف جامعه است، اما حاوی معنا و مفهومی خاص است؛ یا اعتراضی به اوضاع اجتماعی، و یا بازگوکننده افکار و اندیشه‌های آنها، و یا حکایت شکایت‌های آنها به خداوند است.

- گفتارهای دیوانگان با مخاطب برای خواننده جذابیت خاصی دارد. این جذابیت ناشی از عدم تناسب آن گفتارها با موقعیت و جایگاه مخاطب است. از دید اجتماعی و سلسله‌مراتب، رابطه آنان با صاحبان قدرت جزء روابط ناهمپایه به شمار می‌رود. بنابراین انتظار این است که در تعامل و گفتارها، الزامات و اصول حاکم بر رابطه را رعایت کنند، اما آنها بدون توجه به این الزامات، سخن می‌گویند و رفتار می‌کنند. در واقع آنان در گفت‌وگو با حاکمان از الگوهای بیانی‌ای استفاده می‌کنند که با منزلت اجتماعی مخاطب هیچ تناسب و سنخیتی ندارد.

- چون دیوانگان الزامات و زمینه‌های حاکم بر تعامل را رعایت نمی‌کنند و رفتاری خارج از اصول متناسب با موقعیت تعامل انجام می‌دهند که جایگاه و مقام مخاطب اقتضا می‌کند، گفتارهای آنان با ارباب قدرت خلاف انتظار و عادت جلوه می‌کند. این عدم توجه به موقعیت پادشاهان و صاحب‌منصبان به نوعی شکستن و بی‌ارزش کردن قدرت و ارزشهای آنهاست. هدف اصلی آنها سلب ارزش از مواردی است که در جامعه تبدیل به هنجار شده است.

- سخنان بیباکانه دیوانگان با خداوند نیز تحت تأثیر رابطه دوستانه‌ای است که با خدا برقرار کرده‌اند. در واقع گفتارهای گستاخانه و بی‌پروایانه آنان با خداوند بر خداشناسی متفاوت آنان دلالت دارد. تصویری که از خدا دارند به گونه‌ای است که بیان چنین گفتارهایی نه تنها لطمه‌ای به رابطه بنده و معبود و جایگاه آن دو نمی‌زند، بلکه نشانه پیوستگی دائم و رابطه عاشقانه آنها با هم است. دیوانگان با چنین گفتارهایی به رابطه خود با خدا رنگ و بوی صمیمیت و دوستانه بخشیده‌اند که در زبان این نوع رابطه، مزاح، شوخی و شکایت همراه با طنز از نشانه‌های وابستگی است. در واقع زبان خاص دیوانگان در گفت‌وگو با مخاطب بویژه گفتارهای دوستانه آنها با خداوند کاملاً با شخصیت و عنوانی که دارند، در تناسب است.

1. Roman Jakobson

۲. انسانها تا زمانی که ارتباط برقرار نکنند، هیچ شناختی در آنها شکل نمی‌گیرد. معرفت و شناخت حاصل تعامل و ارتباط است؛ زیرا «موضوع و مسئله ارتباط و رابطه از آن چنان ماهیت عمیق و در عین حال عامی برخوردار است که ما اعمال وجود و تأثیر وجودی آن را در تمام پهنه‌های هستی (اعم از جهانی یا انسانی، مادی یا معنوی و عینی یا ذهنی) و به انواع و انحای مختلف مشاهده می‌کنیم» (آشتیانی، ۱۳۷۶: ۹۸). اندیشیدن نیز برقرار کردن رابطه است. وقتی انسان به موضوعی می‌اندیشد با آن وارد رابطه‌ای می‌شود که از طریق آن رابطه، معنا و مفهومی از آن موضوع در ذهن او شکل می‌گیرد (غلامحسین‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۰۸-۱۱۱). عرفان نیز رابطه است؛ رابطه انسان با خودش، با خدا و با حقیقت. وجود این سه با هم است؛ تحقق هر کدام از آنها دیگری را در پی دارد. در واقع عارفان زمانی می‌توانند شناختی از خدا و من حقیقی خود حاصل کنند که با آن دو تعامل فکری و روحی داشته باشند و به برقراری رابطه بپردازند؛ همان مسئله‌ای که باختین بدان اشاره کرده است: «موجودیت انسان (موجودیت درونی و بیرونی او) عبارت است از ارتباط ژرف. بودن یعنی ارتباط حاصل کردن...» (به نقل از تودوروف، ۱۳۷۷: ۱۸۳). بوبر نیز گفته است که «اشخاص از طریق ورود به رابطه با دیگر اشخاص واجد شخصیت می‌شوند» (بوبر، ۱۳۸۰: ۱۱۱). با در نظر گرفتن معنای وسیع و کلی از واژه رابطه (نه صرفاً رابطه کلامی) نکوهش عارف از دنیا نیز برآمده از رابطه است؛ ستیز او با دنیا خود نوعی رابطه است، اما رابطه‌ای منفی؛ چون «کسانی که کینه‌توزی می‌کنند و نفرت می‌ورزند به رابطه‌سازی نزدیک‌ترند تا کسانی که نه کینه‌توزی می‌کنند و نه عشق می‌ورزند» (بوبر، ۱۳۸۰: ۴۲). از آنجا که تصور عارف بر این است که برقراری رابطه با خدا به قطع رابطه با دنیا می‌انجامد و بالعکس، پیوسته در پی ایجاد فاصله بین خود و دنیا است و به عزلت‌گزینی و دنیاگریزی روی می‌آورد. در واقع عارف برقراری رابطه با خدا و دنیا را که قابل جمع نیست، مخالف هم می‌داند. بنابراین می‌توان گفت رابطه عارف با دنیا رابطه «تقابلی، انفصالی و انقطاعی» است. اما رابطه او با خدا «طولی و اتصالی» است. عنوان «طولی و اتصالی» از سخن مولانا در فیه‌مافیه استنباط شده است: «ما را با آن کس که اتصال باشد دم‌به‌دم با وی در سخنیم و یگانه و متصلیم، در خموشی و غیبت و حضور، بلکه در جنگ هم به همیم و آمیخته‌ایم. اگر چه مشت برهم می‌زنیم با وی در سخنیم و یگانه و متصلیم» (مولوی، ۱۳۶۹: ۵۰ و ۵۱).

3. other-raising

4. self-lowering

۵. «شکل بیانی گفتر یعنی آنچه به واقعیت زبان وابسته است، جریان اجتماعی آن است. زبان پدیده‌ای اجتماعی - ایدئولوژیک است که شدیداً تحت تأثیر اوضاع مادی و اجتماعی است» (غلامحسین‌زاده، ۱۳۸۷: ۷۶).

۶. عنوان کتابی از ابوالقاسم نیشابوری که در آن حکایات بسیاری درباره دیوانگان آمده است.

منابع

- آشتیانی، منوچهر؛ «نظری فلسفی بر ارتباطات اجتماعی و جامعه‌شناسی شناخت»، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق(ع)؛ شم ۴ (تابستان ۱۳۷۶)، ص ۹۷ تا ۱۲۸.
- اخوت، احمد؛ *دستور زبان داستان*؛ اصفهان: نشر فردا، ۱۳۷۱.
- بوبر، مارتین؛ *من و تو*؛ ترجمه ابوتراب سهراب و الهام عطاردی؛ تهران: پژوهش فرزانه‌روز، ۱۳۸۰.
- بی‌من، ویلیام؛ *زبان، منزلت و قدرت در ایران*؛ ترجمه رضا ذوقدارمقدم؛ تهران: نشر نی، ۱۳۸۱.
- پورداد، ابراهیم؛ *یشت‌ها*؛ به کوشش بهرام فره‌وشی؛ تهران: چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.
- پورنامداریان، تقی؛ *به سوی سیمرغ*؛ چ سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۲.

۷. برای آگاهی از اصنافی که در آثار عطار مورد انتقاد و اعتراض دیوانگان قرار گرفته‌اند، رک. به حسین‌آبادی و الهام‌بخش، ۱۳۸۵: ۷۸ تا ۹۹.

۸. تمایز اساسی دیوانه عطار با رند حافظ هم در این مسئله است که رفتار و پندار رند نسبت به هم کتمانی است. رند رفتاری را انجام می‌دهد که پندار خود او نیست؛ بلکه نمایش تقلب‌کاریها و ریاکاریهای افراد جامعه است. او به آنچه انجام می‌دهد ایمان ندارد. اما دیوانه چیزی را انجام می‌دهد که بدان ایمان دارد. درست است که هر دو در انتقاد کردن از جامعه با هم اشتراک دارند شیوه و روش آنها با هم متفاوت است. بین عمل و گفتار رند با باور و پندار او «رابطه تضادی» برقرار است. او ریا می‌کند تا ریای دیگران را نشان دهد، خود اعتقادی بدان ندارد. اما دیوانه به جای اینکه با تقلید کارهای دیگران، نادرستی آن رفتار را نشان دهد، رفتاری را که باور واقعی اوست انجام می‌دهد تا در مقابل کارهای دیگران ناهنجار و غیرعادی جلوه کند. هویت و شخصیت رند آن طوری نیست که نشان می‌دهد و بیان می‌کند. اما هویت دیوانه همان چیزی است که در ظاهر نمایان است. از این رو زبان رفتاری رند «تضادی و ریایی» است، اما زبان رفتاری دیوانه «مستقیم» است.

9. *Martin Buber*
 10. *Mikhail Bakhtin*
 11. *Tzvetan Todorov*

_____ مطالعه گفتارهای شخصیت دیوانگان در مثنویهای عطار براساس رابطه آنان با مخاطب

تودوروف، تزوتان؛ *منطق گفتگویی میخائیل باختین*؛ ترجمه داریوش کریمی؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.

ثروت، منصور؛ *آشنایی با مکتب‌های ادبی*؛ تهران: سخن، ۱۳۸۵.

چامسکی، نوام؛ *زبان و ذهن*؛ ترجمه کورش صفوی؛ تهران: هرمس، ۱۳۷۷.

حسین آبادی، مریم و سید محمود الهام بخش؛ «دیوانگان: سخنگویان جناح معترض جامعه در عصر عطار»، *کاوش‌نامه*؛ س هفتم، ش ۱۳ (۱۳۸۵)، ص ۷۱ تا ۱۰۲.

ریتر، هلموت؛ *دریای جان*؛ ترجمه عباس زریاب خویی و مهرآفاق بایرودی؛ ج ۱، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۴.

ریما مکاریک، ایرنا؛ *دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر*؛ ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی؛ چ سوم، تهران: انتشارات آگه، ۱۳۸۸.

سیاه‌کوهیان، هاتف؛ «جنون الهی در تصوف و ادبیات عرفانی»، *فصلنامه تخصصی عرفان*؛ س ششم، ش ۲۱ (۱۳۸۸)، ص ۱۶۱ تا ۲۰۲.

صارمی، سهیلا؛ *سیمای جامعه در آثار عطار*؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۲.

۱۴۵ عطار نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابراهیم؛ *مصیبت‌نامه*؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی؛ چ سوم، تهران: سخن، ۱۳۸۶.

-----؛ *الهی‌نامه*؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی؛ چ سوم، تهران: سخن، ۱۳۸۷.

-----؛ *منطق‌الطیر*؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات، محمدرضا شفیعی کدکنی؛ چ دوم، تهران: سخن، ۱۳۸۵.

عین‌القضات همدانی، ابوالمعالی عبدالله بن محمد؛ *تمهیدات*؛ تصحیح عقیف عسیران؛ چ سوم، تهران: انتشارات منوچهری، ۱۳۷۰.

غلامحسین‌زاده، غریب‌رضا و نگار غلامپور؛ *میخائیل باختین* (زندگی، اندیشه‌ها و مفاهیم بنیادین)، تهران: نشر روزگار، ۱۳۸۷.

کاظمی‌فر، معین؛ «کارکرد سیاسی و اجتماعی دیوانگان دانا بر پایه حکایات مثنوی‌های عطار»، *فصلنامه ادب‌پژوهی*؛ ش ۲۴ (تابستان ۱۳۹۲)، ص ۸۳ تا ۱۰۴.

لاند، نیک؛ *زبان و تفکر* (روانشناسی شناختی)؛ ترجمه داود کرمی؛ تهران: نشر ساوالان، ۱۳۸۷.

مدرّسی، فاطمه؛ «شطح عارف و گستاخی دیوانه در مثنوی‌های عطار»، نامه فرهنگستان؛ ش ۳۵ (پاییز ۱۳۸۶)، ص ۸۴ تا ۱۰۶.

مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی؛ *فیه ما فیه*؛ تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر؛ چ ششم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹.

نیکلسون، رینولد؛ *تصوف اسلامی و رابطه انسان با خدا*؛ ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی؛ چ دوم، تهران: سخن، ۱۳۷۴.

یارمحمدی، لطف‌الله؛ *ارتباطات از منظر گفتمان‌شناسی*؛ تهران: هرمس